



هنوز تفکر مدرن از نیست انگاری عبور نکرده است / نیست انگاری بعد از هگل به وجود آمد

یک محقق روز گذشته در دومین روز کنفرانس بین المللی فلسفه دین معاصر با بیان اینکه نیست انگاری مسئله ای اساسی است که بعد از هگل بشر با آن مواجه شده و هنوز تفکر پست مدرن از آن عبور نکرده، گفت: باید دید چطور می‌توان با درک مسئله نیست انگاری آنرا یافته و به آن نزدیک شویم.

یک محقق روز گذشته در دومین روز کنفرانس بین المللی فلسفه دین معاصر با بیان اینکه نیست انگاری مسئله ای اساسی است که بعد از هگل بشر با آن مواجه شده و هنوز تفکر پست مدرن از آن عبور نکرده، گفت: باید دید چطور می‌توان با درک مسئله نیست انگاری آنرا یافته و به آن نزدیک شویم.

به گزارش خبرنگار مهر، دومین روز دومین کنفرانس بین المللی فلسفه دین معاصر روز گذشته 24 دی ماه با حضور اساتید و کارشناسان در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد.

مهدی بنایی جهرمی، به ارائه مقاله خود با عنوان تنگنای "ظهور نیست انگاری و آینده الهیات" پرداخت و گفت: نیست انگاری مسئله ای اساسی است که بعد از هگل بشر با آن مواجه شده و هنوز تفکر پست مدرن از آن عبور نکرده و باید دید چطور می‌توان با درک مسئله نیست انگاری آنرا یافته و به آن نزدیک شویم.

وی افزود: اگر گفته شود نیست انگاری یعنی غفلت از وجود و منحصر شدن نگاه بشری به موجود، همان طور که بعد از نیچه این مفهوم بیان شد این منحصر شدن نگاه بشر به موجود که در تاریخ متافیزیک رخ داده یعنی بسته شدن نگاه بشر نسبت به آنچه در بیان نمی‌آید و همچنین بسته شدن نگاه بشر نسبت به آنچه موجب هیبت می‌شود.

بنایی جهرمی در ادامه سخنانش اظهارداشت: موجود بینی یعنی از دست رفتن امکان تجربه هیبت و این در تاریخ متافیزیک رخ می‌دهد اما اینکه چگونه رخ می‌دهد را باید این چنین تشریح کرد. سقراط سخنی دارد که می‌گوید دانایی مطلق شأن خدایان است و اگر بشر به دانایی مطلق دست یابد دیگر نمی‌تواند عشق بورزد و دیگر نمی‌تواند اهل فلسفه باشد، چرا که فلسفه حب دانایی است و این حب در دانایی مطلق از بین می‌رود.

وی در ادامه سخنانش تصریح کرد: در واقع متافیزیک تاریخ تحقق این دانایی مطلق است و همه واقعیت در عقلی دیده می‌شود که همه چیز بیان پذیر می‌شود و هر آنچه بیرون از حوزه دانایی ماست و هر آنچه در حوزه فراعقلی در چنگ منطق در نمی‌آید، بلعیده می‌شود.

وی با بیان اینکه بعد از هگل به رغم تمام تلاشهای انجام شده برای اینکه به آن امر بیان ناپذیر و آنچه بشر را به مه‌ها می‌اندازد، بازگشت پیدا کنیم اما هنوز درگیر هگل هستیم، گفت: مسئله ما این بازگشت است و این بازگشت به آسانی نیست. سودای دانایی مطلق در بشر هنوز هست و این سودا در تاریخ متافیزیک ادعا شده و به ادعا می‌رسد.

این محقق بیان کرد: انسانی که در طلیعه تاریخ متافیزیک مدنظر و معیار همه چیز است، قوام و معیار بودن‌اش یعنی اینکه پذیرش بودن ذات بشر مقید به محدودیت است. مسئله دکارت مسئله شک نبود بلکه مسئله امکان شک بود یعنی می‌خواهد به جایی برسد که بگوید امکان شک وجود ندارد؛ برای رسیدن به جایی که دکارت سلوک خود را آغاز می‌کند باید در همه چیز شک شود یا به عبارتی همه چیز "نیست" انگاشته شود تا بشر معیار همه چیز شود. در این نگاه بشر معیار همه امور شده که به تمثیل بشر قوام پیدا کرده و بشر موضوع می‌شود.

وی با بیان اینکه هگل تفکر خودش را سنتز تفاوت میان دکارت و یونان می‌بیند، گفت: این تفکر به آن معناست که تفکر دکارت آنتی تز تفکر یونانی است و هگل سنتز تفکر دکارت و یونانی؛ در هگل این دانایی متعلق سقراط که هر چیزی که به بیان نمی‌آید و در معرفت انسان نیست، "نیست" و وجهی برای اعتبار آن وجود ندارد و همه چیز در ادراک آدمی معنا می‌شود.

این محقق و مدرس تصریح کرد: در چنین فضایی باید دید الهیات چه می‌خواهد کند، یا اتفاقاً باید گفت الهیات متکی به متافیزیک است یعنی الهیاتی که تا الان وجود داشته تئولوژی است، تئولوژی یعنی خدا است که باید به زبان آورد؛ همچنین الهیات هم باید به سمت نیست‌انگاری رفته اما نباید فراموش کرد با نیچه متافیزیک به اضطراب می‌افتد و این اضطراب را در متفکران پست مدرن می‌بینیم و با الهیات گذشته نمی‌توان جدا از این اضطراب بود و تفکر الهی آینده شاید بتواند ما را متمرکز آن چیزی کند که به بیان نمی‌آید.

همچنین علی پیرحیائی به ارائه مقاله خود با عنوان "نسبت خدا و هستی در اندیشه هایدگر" پرداخت و گفت: خدا و هستی هر دو با سیطره عقلانیت مدرن یا عقل نقاد فراموش شده‌اند؛ هر دوی اینها نسبتی با معنابخشی به جهان داشتند و در دوره احاطه نیهیلیسم اثری از هیچ‌یک دیده نمی‌شود.

وی در ادامه ابراز کرد: تئوری به مثابه تفکر دینی یا توصیف حیات دینی و تئولوژی متافیزیکی، متافیزیک نمی‌تواند به معنای خود هستی فکر کند و با پرداختن به هستی "خدا" به مثابه هستی موجود اعلی در واقع از اندیشیدن به هستی خدا نیز باز می‌ماند.

این محقق در ادامه سخنانش عنوان کرد: از نگاه هایدگر تصویر متافیزیکی خدا، تصویر خدای حقیقی نیست. هایدگر در یک کنفرانس در سال 1960 در بحث راجع به رابطه کارش با تئولوژی یک تشابه تناسب را مطرح می‌کند. همان طور که تفکر

فلسفی با هستی نسبت دارد و هستی با تفکر سخن می‌گوید تفکر ایمانی با خدا نسبت دارد و خدا در کلام متجلی می‌شود. پیرحیاتی عنوان کرد: فلسفه قرار بود به وجود بپردازد اما وجود را فراموش کرد و به موجود پرداخت و دچار متافیزیک شد، به همین ترتیب دید باید به خدای غیرمتافیزیکی می‌پرداخت ما به خدای متافیزیکی پرداخت. در فضای ضد اراده‌گرایانه تفکر هایدگر متافیزیک همان اراده معطوف به قدرت است که در نهایت به تکنولوژی منجر شد. وظیفه تفکر اراده نکردن است، در اینجا زبان هایدگر به زبان عرفانی نزدیک می‌شود و تفکر نمی‌تواند هستی را فراتنگ آورد بلکه هستی باید به تفکر عطا شود و تفکر یک موهبت یا توفیق است.

این محقق در ادامه سخنانش ابراز کرد: در تفکر رایج امروزی دو نوع اهمیت نسبت به چیزها (امور و اشیا) وجود دارد، نخست اهمیت ابزاری و دوم اهمیت وجودی. اهمیت ابزاری یعنی اهمیتی که فقط مادامی که فعالیت انجام می‌شود، وجود دارد اما اهمیت وجودی یعنی اهمیتی که به درک ما از خود مربوط می‌شود؛ در عصر تکنولوژی و جهانی‌شدن همه چیز ابزار است و هیچ چیز اهمیت وجودی ندارد، برای هر چیزی جایگزینی است و هیچ چیزی منحصر به فرد نیست.

وی بیان کرد: دو مفهوم خدا و هستی در سنت‌های دینی و فلسفی همواره در کانون توجه قرار داشته‌اند اما به نظر می‌رسد در دوران معاصر این دو واژه بنیادی دیگر نیروی تأثیرگذار پیشین را از دست داده‌اند. جهان بینی دینی با حاکم‌شدن جهان‌بینی نقاد مدرن تضعیف شده و به این ترتیب معنای کلمه خدا بیش از همیشه به چالش کشیده می‌شود.

وی در ادامه بسخنانش بیان کرد: از نظر هایدگر مفهوم هستی در فلسفه غرب نیز کم و بیش دچار همین سرنوشت شده است. با این وجود ویژگی اصلی تفکر هایدگر تلاش پیوسته در جهت بازسازی و پیشبرد تأملات هستی‌شناختی یا تأمل درباره معنای هستی است، حال آیا این تلاش با پویاسازی و احیای مفاهیم حوزه الهیات و خداشناسی هم نسبت دارد و آیا تأمل درباره هستی می‌تواند به مفهوم خدا معنایی تازه ببخشد.

وی افزود: در این مقاله کوشیده‌ایم ضمن پاسخ به این پرسشها با تبیین رابطه‌ای که بین هستی‌شناسی به مثابه غلبه بر متافیزیک و برداشت غلط متافیزیکی یا پسامتافیزیکی از خدا وجود دارد نوعی هم‌سویی و همبستگی را میان هستی‌شناسی و خداشناسی در اندیشه هایدگر نشان دهیم. هایدگر می‌گوید ما نمی‌توانیم خود هستی را به زبان بیاوریم و این شخصیت درباره زبانی که در خصوص هستی به کار می‌برد، محتاط بوده و تلاش می‌کند بودن را بر هستی حمل نکند و از کلماتی مانند روی دادن و گشوده شدن استفاده می‌کند. از نظر هایدگر هستی خودش است، هستی یعنی هستی و ما این‌طور دچار همان‌گویی شده‌ایم. اما هایدگر بعدها متوجه زبان می‌شود و می‌گوید هستی یعنی هستی به مثابه زبان (غیرهستی) زبان خود هستی نیست و هستی خود را در زبان آشکار می‌کند.

پیرحیاتی در پایان سخنانش گفت: در مورد خدا هم همین مشکل وجود دارد، وقتی هستی بر خدای متافیزیکی حمل می‌شود این خدا در برابر دیگر موجودات غیرالهی محدود شده ذیل جنس هستی قرار می‌گیرد که انتزاعی است و خدا انسان نیست، جهان نیست، عدم نیست و خدا خودش است، فقط خدا، خداست، خدا یعنی خدا مثابه غیر خدا و خدا یعنی به مثابه عیسی مسیح، به این ترتیب این دو مدل می‌تواند تعامل داشته و هم سویی تفکر هستی‌شناختی هایدگر و تفسیر غیرمتافیزیکی از تفکر تئولوژیک را نشان دهند.